

قانون؛ از رضایت تا اطاعت؛ (بررسی رابطه‌ی رضایت، اطاعت و قانون در رساله‌ی دوم جان لاک درباره‌ی حکومت)

بهنام مدی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۱۱

چکیده

هدف اصلی این مقاله بررسی رابطه‌ی رضایت و اطاعت از منظر مسأله‌ی قانون است. در نظریه‌ی سیاسی ای چون لاک یک پیچیدگی اساسی وجود دارد و آن باور به انسان‌های آزاد و برابر و در عین حال توجه قانون به منزله‌ی امری اطاعت‌آفرین در جامعه‌ی سیاسی است. برای لاک قانون محل تلاقی و تعادل رضایت و اطاعت است. سوال اساسی این مقاله نحوه‌ی تلاقی این دو مفهوم با یکدیگر و چگونگی تولد قانون است. بر این اساس، لاک نشان می‌دهد که قانون چیزی از جنس قرارداد است که در آن، افراد با انتخاب و رضایت خود می‌پذیرند که تابع نظم حقوقی-سیاسی خاصی باشند. به زعم لاک، انسان موجودی است که به نحوی بنیادین بر خود حکومت می‌کند و خودفرمانروایی دارد. در جامعه‌ی سیاسی نیز، این شأن و توانایی در قوه‌ی قانون‌گذاری متجلی می‌شود و از همین رو این قوه به اساس جامعه‌ی سیاسی بدل شده و رهبری قانونی جامعه را بر عهده می‌گیرد. با این وجود، قانون و قوه‌ی قانونگذاری نیز حدود و شرایطی دارند که باید به آن حدود و شرایط پایبند بود و از آنها تخطی نکرد. از سوی دیگر، اگرچه قانون باید در راستای خیر عمومی باشد اما آنچه به قانون قانونیت می‌دهد و آن را مشروع و معتبر می‌کند ارتباط و پیوند آن با انتخاب مردم و رضایت ایشان است. نبود چنین پیوندی قانون را از قانونیت می‌اندازد و بی‌اعتبار می‌کند. چنین قانونی، فرقی با فرمان یک راهزن یا سارق نخواهد داشت. پس مصلحت‌سنجی‌های پدرسالارانه و تشخیص و تمییز صلاح مردم نمی‌توانند چهره‌ی قانون پیدا کنند و توجیهی برای الزام مردم به اطاعت و مبنایی برای امر و نهی قانونی و تبعیت سیاسی باشند؛ چرا که رابطه‌ی رضایت ندارند.

واژگان کلیدی: قانون، دولت، قرارداد، رضایت، اطاعت.

مقدمه

تحلیل قانون و از آن مهم‌تر توجیه آن یکی از پیچیدگی‌های مدرنیته است. این پیچیدگی دو چندان می‌شود اگر قرار باشد قانون را در «مدرنیته‌ی لیبرال» توجیه نمود. این پیچیدگی از آن روست که در مدرنیته‌ی لیبرال انسان اصولاً موجود آزادی است، اما قانون قرار است که برای او الزاماتی را ایجاد کند و از او اطاعت بخواهد. به بیان دیگر، مسأله تحلیل و توجیه رابطه‌ی بین آزادی و اطاعت است؛ آزادی‌ای که از طبیعت انسان نشأت می‌گیرد و اطاعتی که از دولت و قانون دولتی ناشی می‌شود. بنابراین سوال اصلی این مقاله این است که در مدرنیته‌ی لیبرال از منظر مسأله‌ی قانون، رضایت^۱ و اطاعت^۲ چگونه با یکدیگر تلاقی کرده‌اند؟ به بیان دیگر، در مدرنیته‌ی لیبرال قانون چه رابطه‌ای بین رضایت و اطاعت برقرار می‌کند؟ باز این سوال را به شکل موجزتر نیز می‌توان پرسید قانون چگونه ممکن و معتبر می‌شود تا از «زور محض»^۳ تفکیک شود؟

این مقاله برای این امر، نظریه‌ی سیاسی جان لاک و به طور خاص رساله‌ی دوم او درباره‌ی حکومت^۴ را انتخاب کرده است و تلاش می‌کند تا از منظر این نظریه به این موضوع بپردازد. اهمیت نظریه‌ی سیاسی جان لاک تنها از این جهت نیست که او یکی از تئوریسین‌های بزرگ لیبرالیسم یا مدرنیته‌ی لیبرال است، بلکه از این جهت است که لاک متفکری خداپاور نیز است. این مقاله بخشی از یک پژوهش گسترده‌تر است که بیشتر بخشی از آن به چاپ رسیده است.^۵ هدف کلی از این طرح پژوهشی، مقایسه‌ی آراء جان لاک با بعضی از متفکران و نویسندگان ایرانی است و اینکه چه وجه شباهت یا تفاوتی بین آنها وجود دارد. مقاله‌ی حاضر فارغ از رابطه‌اش با این طرح پژوهشی یک اهمیت بنیادی دارد و آنها یادآوری اینکه قانون در مدرنیته‌ی لیبرال کلاسیک به چه شکل بوده، از کجا آمده و قرار بوده است چه کند. بنابراین، چنانکه گفتیم این مقاله دو هدف کلان و خرد را پی می‌گیرد.

جان لاک فیلسوف سیاسی‌ای است که برای ایرانیان شناخته شده است. اما تورقی

1. Consent
2. Obedience
3. Pure force
4. On Government

۵. نگاه کنید به مدی، بهنام (۱۴۰۰)، از «حکومت بر خود» تا «حق بر انقلاب» (مبانی و شرایط انحلال دولت در الاهیات سیاسی جان لاک)، تهران، فصلنامه‌ی دولت‌پژوهی.

در تحقیقات انجام شده در فارسی یا آثار نگاشته شده در فارسی نشان می‌دهد که هنوز تحقیقی که به طور خاص به قانون از این منظر پردازد انجام نشده است. بنابراین، هنوز ما نمی‌دانیم که وقتی لاک از قانون سخن می‌گوید منظور او چیست. در زبان انگلیسی نیز هر چند آثار متعددی در مورد لاک نوشته شده است اما تا آنجا که نگارنده جستجو کرده است اثری به طور متمرکز به مفهوم قانون^۱ یا قانون دولتی در لاک نپرداخته است.^۲ این ضعف در میان اهالی دانش حقوق و حقوقدانان و به طور خاص علاقمند به فلسفه‌ی حقوق که از دانشکده‌ی حقوق می‌آیند عمیق تر است و نیاز به چنین مقاله‌ای را جدی تر می‌کند. با توجه به فقد چنین اثری در فارسی، اهالی علوم و اندیشه‌ی سیاسی نیز شاید از آن بهره ببرند. لازم است خاطر نشان نمود که پیش از این، پژوهش‌های متعددی در مورد جان لاک نگاشته شده است از جمله کتاب‌های جدال قدیم و جدید و جلد نخست تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا که هر دو با قلم دکتر سید جواد طباطبایی به تحریر رسیده‌اند.

در این میان، باید به آثار محمد علی فروغی و محمود صناعی و نیز دکتر فرشاد شریعت نیز اشاره کرد. اما شاید مزیت این مقاله، تمرکز آن بر مسأله‌ی قانون باشد. این مقاله تلاش می‌کند با توجه به بعضی از مباحث اخیر در ایران پیرامون قانون جدید، قانون را در آثار جان لاک بکاود و بررسی کند. علاوه بر این که این مقاله تلاش کرده تا بر آثاری اتکاء کند که در زبان

۱. در ادبیات لیبرال یکی از مهم‌ترین کتابها در مفهوم قانون و به طور کلی فلسفه‌ی حقوق کتاب زیر است:

Lionel Adolphus Hart, Herbert (1994), *The Concept of Law*, New York, Oxford University Press.

۲. در این مورد بنگرید به آثار زیر:

J.M.Leiter, Yechiel (2018), *John Locke's Political Philosophy and the Hebrew Bible*, Cambridge, Cambridge University Press.

P.Thompson, Martyn (2019), *Ideas of Contract in English Political Thought in the Age of John Locke*, New York, Routledge.

D.A.Lloyd, Thomas (2002), *Locke on Government*, New York, Routledge.

R.Anstey, Peter (2003), *The Philosophy of John Locke New perspectives*, New York, Routledge.

A.Pritchard, Elizabeth (2014), *Religion in Public Locke's Political Theology*, California, Stanford University Press.

Guy, Nathan (2020), *Finding Locke's God the Theological Basis of John Locke's Political Thought*, Great Britain, Bloomsbury Publishing Plc.

Von Leyden, W (1981), *Hobbes and Locke the Politics of Freedom and Obligation*, New York, Palgrave Macmillan.

فارسی کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. ترجمه‌های ارائه‌شده از جان لاک به فارسی چندان مورد تأیید بزرگان اندیشه‌ی سیاسی در ایران (از جمله دکتر سید جواد طباطبایی) نیستند. از این رو، نویسنده تلاش کرده است تا متون جان لاک را به زبان اصلی آن، بخواند و بفهمد. اینجا در مقام تبیین و توضیح مهم‌ترین مفهوم این تحقیق (یعنی قانون) باید اشاره کرد که قانون برای جان لاک به قدری مهم است که او «قدرت سیاسی» را با اتکاء به مسأله‌ی قانون تعریف می‌کند و می‌گوید «پس به نظر من قدرت سیاسی عبارت از حق قانون‌گذاری با استفاده از مجازات‌های مرگ و در نتیجه مجازات‌های ساده‌تر است ... و استفاده از این نیروی جامعه برای اجرای این قوانین و ...» (Locke, 2003: 101). به بیان دیگر می‌توان گفت برای لاک قانون معیار تشخیص و تمییز «قدرت سیاسی» از قدرت‌های دیگر و «وضعیت سیاسی» از «وضعیت جنگی» و نیز «وضعیت طبیعی» است. باید دانست که از نظر لاک آن کسی که بدون قانون بر دیگری اعمال قدرت می‌کند ناحق است و در نتیجه، خود را نسبت به دیگری در وضعیت جنگی قرار داده است (Locke, 2003: 202). اما باید توجه داشت که موضوع مطالعه‌ی این مقاله، هر قانونی اعم از قانون شرع یا قوانین طبیعت یا قانون در معنای حقوق طبیعی نیست، بلکه آن قانونی است که از اراده‌ی دولت نشأت می‌گیرد؛ یعنی «قانون دولتی». جان لاک (در متن انگلیسی رساله) برای بیان این معنا از تعبیر مختلفی استفاده می‌کند از جمله the law of government (قانون دولت یا قانون دولتی) یا the positive law (قانون موضوعه).

بنیاد قانون

در چارچوب این مقاله و با بررسی متن رساله‌ی دوم لاک، می‌توان از دو بنیاد برای قانون سخن گفت؛ یکی بنیاد «معرفتی یا شناختی» قانون و دیگری «بنیاد اخلاقی» آن. در بنیاد معرفتی بر نگاه «استعاری» به مسأله‌ی شناخت و شکل‌گیری مفاهیم تأکید می‌گردد و در تحلیل این بنیاد قانون، سخن از این است که قانون در نگاه لاک استعاره از چه چیزی هست و شکل مفهومی-شناختی خود را وامدار چیست؟ اما در بنیاد اخلاقی قانون، سخن از این است که قانون با اتکاء به چه توجیه اخلاقی‌ای ما را ملزم می‌کند یا الزام می‌آفریند؟ الزام قانون به لحاظ اخلاقی از کجا می‌آید؟ با اتکاء به چه چیزی می‌توان انسان را در جامعه‌ی سیاسی و به نحو موجهی ملزم به انجام یا عدم انجام کاری نمود؟

الف؛ بنیاد شناختی-استعاری قانون

در ادبیات حقوقی انگلیسی زبان گفته‌اند که قرارداد «توافقی است بین دو یا چند نفر که تکالیف الزام‌آوری را ایجاد می‌کند...» (Garner, 2009: 365). در تعریف دیگری از قرارداد یا عقد (در حقوق مدرن ایران^۱) آمده است که «در تعریف عقد [یا قرارداد] می‌توان گفت: «توافق دو یا چند اراده است که به منظور ایجاد آثار حقوقی انجام می‌شود» (کاتوزیان، ۱۳۹۸: ۲۱). از سوی دیگر، در حقوق ایران گفته‌اند که «اثری که از عقد ناشی می‌شود، ممکن است ایجاد رابطه‌ی حقوقی جدید باشد (مانند ایجاد و انتقال حق عینی و تعهد) یا از بین بردن و تغییر رابطه‌ی حقوقی گذشته (مانند اقاله و تبدیل تعهد)» (کاتوزیان، ۱۳۹۸: ۲۲). آنچه برای ما مهم است این است که دو نفری که عاقل و بالغ و دارای اراده‌ی آزاد هستند با «رضایت» خود دست به خلق یک پدیده‌ی جدید به نام قرارداد می‌زنند و در نتیجه، برای خود حقوق و تکالیف و الزامات و تعهدات ایجاد می‌کنند. باز آنچه مهم است این است که در چنین رابطه و پدیده‌ای، به نحو «ارادی»، قرارداد به منبع تولید «الزام و تعهد» برای طرفین یا أطراف قرارداد تبدیل می‌گردد. اصولاً در یک رابطه‌ی قراردادی، قرارداد قانون طرفین است و تعهدات تنها از درون قرارداد نشأت می‌گیرد.

در یک نظریه‌ی سیاسی قراردادگرا نیز وضعیت به همین شکل است. در چنین نظریه‌ای قرارداد منشأ تولید تکالیف سیاسی^۲ است. تکلیف سیاسی با میل و اراده‌ی افراد بر عهده‌ی ایشان قرار می‌گیرد. به بیان دیگر، با میل خود، خود را تابع یک نظم هنجاری خاص می‌کنند. از نظر لاک به منزله‌ی یک فیلسوف سیاسی قراردادگرا، انسان‌ها چه به لحاظ تاریخی و نیز چه به لحاظ هنجاری پیش از ورود به جامعه‌ی سیاسی در وضع طبیعی قرار دارند. از نظر لاک، وضع طبیعی وضعیتی است که در آن فقط الزامات قانون طبیعی^۳ وجود دارد و در نتیجه هیچ کس تابع اراده‌ی دیگری و به طور خاص تابع قانونی جز قانون طبیعی نیست که آن نیز تجلی اراده‌ی الهی است.

هر چند دولت و الزامات آن در وضع طبیعی وجود ندارد، اما وضع طبیعی خالی از قانون

۱. ماده ۱۸۳ قانون مدنی ایران عقد یا قرارداد را عبارت است از این می‌داند که «یک یا چند نفر در مقابل یک یا چند نفر دیگر تعهد بر امری نمایند و مورد قبول آنها باشد».

2. Political obligations

3. The law of nature or the natural law

نیستند و قوانین طبیعی - اخلاقی بر زندگی انسان حاکم‌اند و الزام ایجاد می‌کنند؛ قوانینی که از یک اراده‌ی برتر ناشی شده‌اند و درست را از غلط و باید را از نباید تمییز می‌دهند و از همه مهم‌تر اینکه در بطن خود متضمن تکالیف یا تعهدات‌اند. اینها تکالیف و تعهداتی هستند که هم در وضع طبیعی و هم پس از پایان وضع طبیعی انسان را ملزم می‌کنند (Yolton, 1993: 120). وضع طبیعی وضع آزادی و برابری طبیعی است. وضع طبیعی وضعی است که در آن هیچ‌کسی بر دیگری برتری ندارد و هر کس خود قاضی خود است؛ وضعی که در آن هر کس از آزادی کامل برخوردار است و به هر نحو که بخواهد می‌تواند از دارایی و مایملک خود استفاده کند (Locke, 2003:101). بنابراین، خروج از وضع طبیعی جز با اراده‌ی مستقل و برابر افراد امکان‌پذیر نیست. خارج از وضع طبیعی و سوای الزامات ناشی از اراده‌ی الهی نیز دیگر هیچ اراده‌ی عالی و برتری وجود ندارد که بتواند قانون تولید کند و انسان را به آن ملزم نماید. تنها چیزی که می‌تواند برای انسان تکلیف و تعهد ایجاد کند اراده‌ی خود او و شکل دادن به یک «قرارداد» است.

مشکلات موجود در وضع طبیعی انسان را نیازمند خروج از وضع طبیعی و ورود به جامعه‌ی سیاسی می‌کند. اما این نیاز نمی‌تواند بنیاد موجهی برای خروج از وضع طبیعی باشد. بلکه خروج از وضع طبیعی و قرار گرفتن تحت الزامات و قوانین جامعه‌ی سیاسی تنها با انعقاد قرارداد و توافق ممکن است. بنابراین «آنچه لازمه‌ی خروج از وضع طبیعی و ورود به جامعه‌ی سیاسی است ارتباط پیچیده‌ی قراردادی‌ای است که بین حکومت‌شوندگان و حکومت‌کنندگان ایجاد می‌شود و اصول و قواعد ارتباط آنها و چگونگی قدرت سیاسی را مشخص می‌کند. در این ارتباط قراردادی، افراد رضایت می‌دهند تا دو قدرت و اختیار طبیعی را که در وضع طبیعی در اختیار خود داشتند واگذار کنند تا دولت یا حکومت سیاسی ایجاد شود. نخست قدرت عمل است؛ یعنی قدرت انجام هر کاری که بنابر حقوق طبیعی برای حفظ خود فرد و باقی نوع انسان ضروری است.

بنابراین، هر کسی این قدرت یا اختیار را واگذار می‌کند تا این بار جامعه از حیات فرد و سایر اطراف قرارداد دفاع کند. از سوی دیگر، هر فرد قدرت و اختیار قضاوت و قانون‌گذاری را نیز به جامعه واگذار می‌کند. بنابراین، دیگر کسی حق قضاوت و مجازات ندارد جز قضاوت در مورد پایبندی حکمرانان و مجازات آنها در صورت نقض قرارداد» (Tully, 1993: 32,33). لاک خود می‌گوید «بنابراین هر کسی با توافق با دیگران [یعنی قرارداد] برای ایجاد یک پیکر

سیاسی، خود را نسبت به دیگران در آن جامعه تحت تکلیفی قرار می‌دهد تا تسلیم تصمیم اکثریت شود و تابع آن تصمیم باشد» (Locke, 2003:142). این «تصمیم اکثریت» چیزی نیست جز همان «قانون».

لاک خود می‌گوید «در غیر از این صورت [یعنی اگر عضوی از جامعه‌ی سیاسی تنها خود را تسلیم تصمیماتی کند که مورد تأیید خود اوست یا آزاد باشد و مانند وضع طبیعی تحت هیچ الزام سیاسی‌ای نباشد]، قرارداد بنیادین معنایی نخواهد داشت و در واقع اساساً قراردادی نخواهد بود» (Locke, 2003:142). بنابراین، قانون در این نگاه به مثابه یکی از ارکان حقوق عمومی، چیزی از جنس قرارداد در حقوق خصوصی است. الزامات قانون، در تحلیل نهایی به اراده‌ی افراد و اعضای جامعه بر می‌گردد. در واقع می‌توان گفت که قانون مبتنی بر «استعاره‌ی قرارداد» یا یک «قراردادگونه» است و نه مثلاً چیزی از جنس مصلحت‌سنجی‌ها یا تصمیمات چوپان برای گله، پدر برای خانواده، ولی برای مؤلّی علیه یا کشتی‌بان برای کشتی.

ب؛ بنیاد هنجاری قانون

اکنون این سوال باقی است که الزام ناشی از قانون و اطاعت شهروندان از آن، توجیه خود را از کجا می‌آورد؟ به بیان دیگر، الزام هنجاری قانون دولتی بر چه بنیادی استوار است؟ از منظر لاک، ورای الزامات ناشی از حقوق طبیعی و اراده‌ی الهی، در چه صورتی فرد ممکن است به نحو موجهی تحت یک تکلیف یا الزام قرار گیرد؟ پاسخ لاک مسأله‌ی «رضایت» است و این مفهوم را مکرراً در متن رساله به کار می‌برد و بر اهمیت آن تأکید می‌کند.

از نظر او، انسان تنها در صورتی ممکن است به نحو موجه^۱ و معتبری^۲ تحت یک «الزام یا تعهد» قرار گیرد که به آن الزام رضایت داده باشد. لاک می‌گوید «هر انسانی طبیعتاً آزاد است و هیچ چیزی نمی‌تواند او را تحت تبعیت^۳ هیچ قدرت زمینی قرار دهد جز رضایت خود او» (Locke, 2003:152). لاک، باز در جای دیگری از رساله بیان می‌کند که «وضع طبیعی فاقد قانونی است که ثابت، معین و معلوم باشد و مورد پذیرش و تجویز رضایت عمومی قرار

1. Consent
2. Legitimate
3. Valid
4. Subjection

داشته و معیار درست و غلط بوده و معیار عمومی تصمیم‌گیری در مورد اختلافات بین مردم باشد» (Locke, 2003:155).

همچنین، لاک در جایی دیگر در بحث خود ذیل عنوان بردگی نیز می‌گوید «آزادی طبیعی انسان [در وضع طبیعی] این است که آزاد از هر قدرت برتری بر روی زمین باشد و تحت اراده و اقتدار قانونی-تقنینی^۱ هیچ انسانی قرار نگیرد جز آنکه تنها تابع فرمان و هدایت قانون طبیعی باشد. [اما] آزادی انسان در جامعه [ی مدنی-سیاسی] آن است که تابع قدرت قانونی-تقنینی هیچ کس دیگری نباشد مگر آنچه در کشور^۲ با رضایت ایجاد شده است؛ و تحت سلطه‌ی هیچ اراده و محدودیت هیچ قانونی قرار نگیرد جز آنچه قانونگذار بر اساس قراردادی که با او بسته شده تصویب نموده است» (Locke, 2003:109,110).

لاک در بحث از آغاز جامعه‌ی مدنی-سیاسی^۳ نیز می‌گوید «انسان‌ها بنا بر طبیعت همگی آزاد، برابر و مستقل‌اند و در نتیجه، کسی نمی‌تواند بدون رضایت انسان‌ها آنها را از این وضعیت [آزاد، برابر و مستقل] خارج کرده و تابع قدرت سیاسی دیگری کند. تنها راهی که از طریق آن کسی خود را از آزادی طبیعی اش محروم کرده و در محدودیت‌های جامعه‌ی مدنی-سیاسی^۴ قرار می‌دهد توافق با دیگر انسان‌ها برای عضویت در یک اجتماع و وحدت در آن است...» (Locke, 2003:141,142). بنابراین، لازمه‌ی ایجاد الزام و تکلیف به منزله‌ی رکن اساسی قانون این است که افراد جامعه به آن قانون رضایت داده باشند.

در سخن از مفهوم رضایت باید به رابطه‌ی رضایت، دارایی یا مالکیت^۵ و دولت در نظریه‌ی سیاسی لاک نیز اشاره کرد. لاک هدف از تشکیل دولت و غایت دولت را حفظ دارایی اعضای جامعه می‌داند. او دارایی یا مالکیت نسبت به چیزی را در قالب حق نسبت به آن چیز تعریف می‌کند به طوری که آن چیز را بدون رضایت مالک یا (پس از تشکیل جامعه‌ی سیاسی) بدون رضایت اکثریت یا نمایندگان اکثریت نمی‌توان از مالک سلب کرد. او معتقد است افراد برای مراقبت بیشتر و بهتر از دارایی‌شان دولت تشکیل داده و وارد جامعه‌ی سیاسی می‌شوند.

1. Legislative

2. Commonwealth

3. Civil society

۴. واژه‌ی civil را در متن لاک از باب پیوندی که با واژه‌ی civitas دارد نمی‌توان تنها به «مدنی» ترجمه کرد. از همین رو، آن را عامدانه «مدنی-سیاسی» ترجمه کردیم. اما در متن مقاله به تدریج تنها واژه‌ی سیاسی را به کار خواهیم برد.

5. Property

بنابراین وقتی سخن از آن است که دولت باید از دارایی افراد حفاظت کند منظور آن است که دولت نمی‌تواند حق شهروندان بر زندگی، آزادی یا تصرفاتشان را بدون رضایت آنها یا رضایت اکثریت از ایشان اخذ کند.^۱ این رویکرد، به طور خاص خود را در قوانین مالیاتی نشان می‌دهد. بر اساس این رویکرد، گرفتن مالیات اگر همراه با رضایت شهروندان یا نمایندگان ایشان یا اکثریت مردم نباشد چیز جز سرقت یا به‌بردگی درآوردن مردم نیست. پس مرز باریک اما بسیار اساسی‌ای هست میان اخذ مالیات دولتی و بردگی یا اخذ مالیات دولتی و سرقت و این مرز چیزی نیست جز «رضایت».

روشن است که این دیدگاه لاک در تضاد کامل با رویکرد مطلق‌گرایانه‌ی رقیبش، رابرت فیلمر، است. فیلمر معتقد بود که شاه یا حاکم از حق الهی برخوردار است و فرمانروایی اش نه ناشی از رضایت مردم بلکه یک حق الهی است. بنابراین شاه یا حاکم می‌تواند بدون رضایت شهروندان برای آنان قانون بگذارد، الزام و تکلیف ایجاد کند و در دارایی ایشان دخل و تصرف کند و هر آن چه را لازم می‌داند از آن دارایی بردارد (Tully, 1993: 120). لاک در برابر استدلال الهیاتی فیلمر می‌ایستد و می‌کوشد به نحو بنیادینی ساختار نظریه‌ی او را در هم بشکند. برای اطلاع از تفصیل هجمه‌ی لاک به فیلمر باید به هر دو رساله‌ی لاک مراجعه کرد. اجمالاً اینکه لاک «تبعیت طبیعی» را نمی‌پذیرد و تلاش می‌کند نشان دهد که اراده‌ی هیچ کس بر دیگری برتری ندارد مگر اینکه «شخص تابع» به نحو ارادی، آزاد و مستقل به برتری متبوع رضایت داده باشد.

در انتهای این قسمت باید در خاطر داشت که از نظر لاک رضایت، مطلق نیست و انسان نمی‌تواند به هر چیزی رضایت دهد و امری هنجاری ایجاد کرده و برای خود الزام و اطاعت بیافریند. «به نظر لاک انسان نمی‌تواند به نحو معتبری به استبداد و ظلم و ستم رضایت داده و ملزم به اطاعت از آن شود» (Stuart, 2016: 533). به بیان دیگر، قانون حدودی دارد که نباید از آن حدود گذر کند و انسان نمی‌تواند به قانونی که از آن حدود گذشته است رضایت دهد.

۱. همین جا باید توجه داشته باشیم که از نظر لاک بعضی از حق‌ها، به عنوان بخشی دارایی (Property) فرد، را حتی با رضایت صاحب نیز نمی‌توان سلب نموده و به دیگری منتقل کرد مانند حق بر حیات و آزادی. این حق‌ها را «حق‌های شبیه به حکم» نامیده‌اند.

حدود قانون دولتی

در نظریه‌ی سیاسی لاک، پس از تشکیل جامعه‌ی سیاسی و دولت، قوه‌ی قانونگذاری^۱ در عمل تقنین بی‌قید و بدون محدودیت نیست. در دیدگاه او برای تقنین حدودی وجود دارد که قانون‌گذار باید آن حدود را رعایت کند و الا قانون بی‌اعتبار شده و از قانونیت می‌افتد و لزوم اطاعت منتفی می‌شود. علاوه بر اینکه ممکن است قوه‌ی قانون‌گذاری به منزله‌ی رکن اصلی دولت مشروعیتش را از دست بدهد.

الف. الزامات قانون و وضع طبیعی

همان‌طور که گفتیم لاک معتقد است انسان پیش از ورود به جامعه‌ی سیاسی در وضع طبیعی قرار دارد. آنچه برای ما مهم است این است که هر چند وضع طبیعی برای انسان «وضعیت آزادی»^۲ است اما «وضعیت اباحه»^۳ نیست. بنابراین، هر چند انسان در وضع طبیعی آزاد است، اما انجام هر فعلی در وضع طبیعی مباح نیست. لاک خود می‌گوید «اگرچه وضع طبیعی وضعیت آزادی است، اما وضع طبیعی وضعیت اباحه نیست. [توضیح اینکه] انسان در آن وضعیت آزادی بدون قیدی دارد تا از خود یا تصرفاتش استفاده کند. اما آنقدر آزاد نیست که خود یا چیز مخلوقی را که در تصرف اوست نابود نماید مگر این‌که امری که با ارزشش تر از حفظ آن چیز است در خطر باشد. وضع طبیعی قانونی طبیعی دارد که بر آن وضع حاکم است و همه را ملزم می‌کند...» (Locke, 2003:102). به بیان دیگر، حتی در وضع طبیعی که دولت و قانون دولتی وجود ندارد باز هم الزامات قانون طبیعی که محل تجلی اراده‌ی الهی است وجود دارند و عقل که در حقیقت، خود این قانون است معیار درستی و نادرستی امور است^۴.

در زمانه‌ی لاک و پیش از او، مفهوم بنیادی حقوق طبیعی قانون یا قاعده‌ی «حفظ

1. The legislative

2. State of liberty

3. State of license

۴. صورت‌بندی کلاسیک قانون طبیعی را می‌توان در گروسیرس یافت که قانون طبیعی را وظیفه و حقی طبیعی برای حفظ خود انسان می‌دانست و بر اندیشه‌ی سیاسی آن زمان حاکم بود. ابداع لاک این بود که از نظر او، قاعده یا قانون بنیادی طبیعی حفظ خود نیست بلکه حفظ نوع انسان است. در واقع، در لاک، حقوق طبیعی دچار یک دگردیسی یا تعمیم اساسی شده بود؛ گذر از قانون حفظ خود به قانون حفظ نوع (Tully, 1993:26).

خویشتن یا مراقبت از خود» بود. «از نظر لاک حقوق طبیعی طرح و برنامه‌ی خداست و حد و مرزی برای عموم انسان‌ها که هدفش حفظ نوع انسان است به جای مراقبت از یک شخص خاص» (Stuart, 2016: 388). به تعبیر دیگر، «دکترین لاک تصریح می‌کند که حقوق و تکالیف اخلاقی ما مبتنی بر فرامین الهی‌اند. مطابق با نظر لاک، این واقعیت که ما مخلوقِ خدایی هستیم که رحمت و وسعه و قدرت قاهره‌ای دارد به این معناست که ما دلیلی قطعی برای اطاعت از فرامین خدا داریم... آنچه لاک از آن پیروی می‌کند روایت دیرین و طولانی سنت مسیحی در باور به این است که قانون اخلاقی طبیعی مشتمل است بر فرامین اخلاقی که از طریق مکانیزم عقل انسانی اعلام می‌شود...» (Stuart, 2016: 531).

ب؛ الزامات اخلاقی در جامعه‌ی سیاسی

نباید تصور کرد که الزامات ناشی از قانون طبیعی تنها محدود به وضع طبیعی است. به بیان دیگر، «اگرچه خدا آزاد است که در صورتی که بخواهد، مخلوق خود را از بین ببرد، اما او انسان‌ها را برای اهداف و غایات خاصی ایجاد کرده است... این اهداف و غایات [و این حقوق و تکالیف] هم اراده‌ی فرد انسانی را محدود می‌کنند و هم اراده‌ی قانونگذار (یا دولت) را محدود می‌نمایند» (Tully, 1993: 282). لاک در فصل دوم می‌گوید «چنین قوانینی [یعنی قوانین موضوعه‌ی کشورها] تنها به میزانی صحیح هستند که بر بنیاد قانون طبیعی بنا شده‌اند [و با آن مطابقت دارند] و قانون طبیعی معیاری است که قوانین موضوعه باید بر اساس آن تنظیم شده و تفسیر شوند» (Locke, 2003: 105).

با خروج انسان از وضع طبیعی و عضویت در جامعه‌ی سیاسی، هر شهروندی ملزم به اطاعت از قانون جامعه‌ی سیاسی و اجرای آن است؛ قانونی که نتیجه‌ی خواست و رضایت مردم یا نمایندگان آنان است. با این حال، محدودیت‌های اخلاقی قانون طبیعی همچنان برای عملکرد دولت و به طور خاص قانون دولتی وجود دارد. بنابراین، نباید تصور کرد که با تشکیل جامعه‌ی سیاسی، هر چیزی را می‌توان به قانون تبدیل کرد و شهروندان را به انجام آن الزام نمود. لاک در پاراگرافی نسبتاً طولانی در فصل مربوط به «گستره‌ی قوه‌ی قانونگذاری» می‌گوید «... این قوه قدرت دلبخواهانه‌ی مطلق بر زندگی و اموال مردم ندارد

و نمی‌تواند داشته باشد... این قوه نمی‌تواند قدرتی بیش از قدرتی که خود مردم در وضع طبیعی و پیش از ورود به جامعه و واگذاری قدرتشان به جماعت داشتند داشته باشد. هیچ کس نمی‌تواند به دیگری قدرتی بیش از آنچه خود دارد بدهد و هیچ کس نیز قدرتی دلبخواهانه برای تخریب حیات خود یا گرفتن حیات و دارایی دیگری ندارد... انسان در وضع طبیعی قدرت دلبخواهانه نسبت به حیات، آزادی یا تصرفات دیگری ندارد. هر کس تنها آنقدر آزادی یا اختیار اخلاقی دارد که قانون طبیعی به او برای حفظ خود و هر کس دیگر داده است...

بنابراین این همه‌ی چیزی است که او می‌تواند به کشور و در نتیجه به قوه‌ی قانونگذاری بدهد. بنابراین قوه‌ی قانونگذاری نمی‌تواند اختیاری بیش از این داشته باشد. اختیار آنان در نهایت محدود به خیر عمومی جامعه است. قوه‌ی قانونگذاری قدرتی است که هیچ غایتی جز حفظ اتباع ندارد و بنابراین هرگز حق ندارد که اتباع را از بین ببرد یا به بردگی در آورد و یا عامدانه بنیه‌ی مالی ایشان را تحلیل ببرد. تکالیف ناشی از قانون طبیعی در جامعه‌ی [سیاسی] متوقف نمی‌شود؛ در حقیقت در بعضی از موارد با شدت بیشتری اجرا می‌شوند، چرا که قوانین انسانی، قوانین طبیعی را الزام و اجرا کرده و موارد نقض آنها را مجازات می‌کنند. بنابراین قانون طبیعی نسبت به همه‌ی انسانها، همه‌ی قانونگذاران و نیز دیگران به منزله‌ی یک قانون ابدی پابرجاست. قواعدی که قانونگذار برای رفتار سایر انسان‌ها ... تولید می‌کند باید مطابق با قانون طبیعی باشد که بیان اراده‌ی خداوند است. قانون بنیادین طبیعی امر به حفظ نوع انسان می‌کند و هر قانونی که مغایر با آن باشد نمی‌تواند معتبر باشد» (Locke, 2003:159,160).

ج؛ سه تبیین از محدودیت‌های اخلاقی قانون دولتی

لاک برای بیان محدودیت‌های اخلاقی قانون دولتی سه توضیح مختلف دارد که کم و بیش با یکدیگر در ارتباطند. نخست اینکه حق‌هایی وجود دارند که دولت به هیچ وجه نمی‌تواند آنها را چه از طریق قانون و چه غیر آن از شهروندان سلب کند. با ورود به جامعه‌ی سیاسی افراد بعضی حقوق یا اختیارات خود را به دولت واگذار می‌کنند. اما حقوقی وجود دارند که قابل سلب و تفویض نیستند. بنابراین دولت نباید قانونی وضع کند که مغایر با این حقوق باشد. طریق دوم لاک برای توصیف و توضیح این حدود اخلاقی با ارجاع به آن چیزی

است که لاک «غایت دولت» می‌داند. غایت دولت عبارت است از آن هدفی که افراد برای تحصیل آن وارد جامعه‌ی سیاسی شده و وضع طبیعی را ترک کرده‌اند؛ یعنی «حفظ و مراقبت از همه تا حد ممکن» (Locke, 2003:172).

لاک خود می‌گوید «هیچ یک از قدرت مطلقه و قدرت دلبخواهی... با غایات جامعه‌ی سیاسی [و دولت سازگار نیست. انسان‌ها آزادی خود در وضع طبیعی را برای چنین دولت و جامعه‌ای ترک نکرده‌اند...، اگر قرار باشد که از حیات، آزادی‌ها و اموال‌شان مراقبت و محافظت نشود» (Locke, 2003:160,161). بنابراین تبعیت و رای این حدود اخلاقی از نظر لاک نه «سیاسی»^۲ محسوب می‌شود و نه «مدنی»^۳. چرا که برخلاف «هدف عالی انسان‌ها برای ورود به جامعه است» (Locke, 2003:158). اما صورت‌بندی سوم لاک از این حدود اخلاقی بر مبنای رابطه‌ی قراردادی مردم با حکمرانان طراحی می‌شود. «اگر قانون‌گذار یا شاه تلاش کنند... تا خود را... اقا و ارباب مردم کرده یا حیات، آزادی یا دارایی مردم را به اختیار خود در آورند... بر خلاف این رابطه‌ی قراردادی و اعتمادی که به آنها شده است عمل کرده‌اند» (Locke, 2003:197).

از نظر لاک، قوه‌ی مقننه‌ی برآمده از اکثریت همیشه در معرض سوءاستفاده از قدرت و لطمه به حقوق اقلیت و حتی اکثریت است. به تعبیر خود او اگر «قانونگذاران تلاش کنند که دارایی مردم را از ایشان بگیرند یا آن را نابود کنند یا آنان را به بردگی تحت قدرتی دلبخواهی بکشانند، [دولت منحل می‌گردد]، قانونگذاران خود را در وضعیت جنگی با مردم قرار می‌دهند و مردم از تکلیف اطاعت معاف می‌شوند...» (Locke, 2003:197). در این حالت قانون‌گذار فوراً اقتدار خود را از دست می‌دهد و اقتدار دوباره به مردم باز می‌گردد. در حقیقت، پشتیبان حدود قانون و پایبندی قانون‌گذار به این حدود حق مردم برای انقلاب است. اگر قانونگذاران حدود لازم را رعایت نکنند یا در قانونگذاری غایت جامعه‌ی سیاسی را رعایت نکنند حق مردم برای انقلاب خود را نشان می‌دهد.

اینجا نکته‌ی بسیار مهم مرجعی است که باید تشخیص دهد که آیا قانون‌گذار در عمل تقنین به حدود مذکور پایبند مانده است یا خیر. لاک از هیچ نهاد خاصی در این زمینه نام

1. The end of government

2. Political

3. Civil

نمی برد و این مسئولیت را به همه‌ی اعضای جامعه‌ی سیاسی واگذار می‌کند. در واقع، این خودِ اعضای جامعه‌ی سیاسی هستند که حق دارند و باید قضاوت کنند که آیا دولت در عملکرد خود و به طور خاص قوه‌ی قانونگذاری پایبند به حدود مورد نظر بوده است یا خیر. بنابراین، اگر مردم تشخیص دهند که تخطی‌ای صورت گرفته و مقنن از حدود خود تجاوز کرده است، زمینه‌ی عصیان و سرپیچی برای مردم فراهم می‌شود و مردم نه تنها حق، بلکه تکلیف دارند از چنین قانونی اطاعت نکرده و در برابر آن بایستند^۱.

قوه‌ی قانونگذاری

پس از تشکیل جامعه‌ی سیاسی، قوه‌ی قانونگذاری قدرت تعیین تکلیف اختلافات را بر عهده می‌گیرد و تکالیف سیاسی افراد را تعیین می‌کند. جامعه‌ی جدید چون یک پیکر واحد، اراده‌ی واحدی دارد که این اراده خود را در قوه‌ی قانونگذاری و تصمیمات آن نشان می‌دهد. لاک جایگاه ویژه‌ای را به قوه‌ی قانونگذاری در دولت برآمده از قرارداد می‌دهد و برای این قوه شرایط خاصی را تعیین می‌کند.

الف؛ جایگاه قوه‌ی قانونگذاری

جان لاک در جامعه‌ی سیاسی مورد نظر خود جایگاهی اساسی را به «قوه‌ی قانونگذاری» می‌دهد. او در همین راستا می‌گوید «در همه‌ی موارد، تا زمانی که دولت باقی است قوه‌ی قانونگذاری قدرت برتر است؛ چرا که آن قوه‌ای که برای دیگران قانون تعیین می‌کند باید نسبت به دیگران برتر باشد؛ و نیز چون تبدیل شدن این قوه به قوه‌ی قانونگذاری یک جامعه تنها از این روست که این قوه حق دارد برای همه‌ی اجزاء و اعضای جامعه قانون تعیین کند و قواعدی را برای اعمال آنها تجویز نماید و در صورت نقض آن قواعد و قوانین قدرت اجرا [و اعمال مجازات] را بدهد؛ قوه‌ی قانونگذاری باید برتر باشد و همه‌ی قدرت‌های دیگر در همه‌ی اعضاء و اجزای جامعه از آن نشأت بگیرد و تابع آن باشد» (Locke, 2003:166).

پس، قوه‌ی قانونگذاری «قدرت برتر» در جامعه است. چرا که این قوه قدرت تولید قانون

۱. در این مورد بنگرید به مقاله‌ی زیر مدی، بهنام (۱۴۰۰)، از «حکومت بر خود» تا «حق بر انقلاب» (مبانی و شرایط انحلال دولت در الاهیات سیاسی جان لاک)، تهران، فصلنامه‌ی دولت‌پژوهی.

را دارد و این قدرت و اختیار از حق طبیعی اعضای جامعه برای قضاوت^۱ در مورد اختلافاتشان^۲ نشأت گرفته و ریشه در این حق طبیعی دارد. با واگذاری همین حق به قوه‌ی قانون‌گذاری و تعیین قاضی برای اختلافات است که انسان‌ها از وضع طبیعی خارج شده و وارد جامعه‌ی سیاسی می‌شوند. این قاضی (یعنی قوه‌ی قانون‌گذاری) است که تکلیف همه‌ی اختلافات را تعیین می‌کند و آسیب‌های وارده به اعضای جامعه را جبران می‌نماید یا به بیان دقیق‌تر، مقررات لازم را برای «تعیین تکلیف اختلافات و جبران آسیب‌های وارده» ایجاد می‌کند. همین قوه است که نیروی طبیعی جماعت^۳ برای اجرای قانون و حمایت از جامعه و اعضای آن را به قوه‌ی مجریه واگذار می‌نماید» (Tully, 1993: 33).

قوه‌ی قانون‌گذاری برای لاک آنقدر مهم است که بقاء دولت را وابسته به آن می‌داند. او در توضیح یکی از شرایط «انحلال دولت از درون» به موقعیتی اشاره می‌کند که قوه‌ی قانون‌گذاری تغییر می‌نماید. او می‌گوید «جامعه‌ی مدنی - سیاسی وضعیت برقراری صلح بین اعضای جامعه است: [با این توضیح که] آنان ضوابطی را برای قوه‌ی قانون‌گذاری مقرر کرده‌اند تا بر اساس آن ضوابط، این قوه به عنوان داور عمل کند و از این طریق اختلافات بین آنها را فیصله دهد و از ایجاد وضعیت جنگی جلوگیری شود.

بنابراین، این قوه‌ی قانون‌گذاری است که اعضای یک کشور را وحدت می‌بخشد و در بدن زنده‌ی منسجم متحد می‌کند. قوه‌ی قانون‌گذاری همان روحی است که به کشور شکل، حیات و وحدت می‌بخشد و اعضای مختلف آن را وارد روابط تأثیرگذاری متقابل، همدلی و پیوند می‌کند. بنابراین اگر قوه‌ی قانون‌گذاری از هم بپاشد یا منحل گردد، نتیجه‌ی آن انحلال و مرگ جامعه خواهد بود، چرا که ذات و اساس جامعه و وحدت جامعه در آن است که اراده‌ی واحدی داشته باشد و قوه‌ی قانون‌گذاری آن اراده را اعلام و حفظ نماید؛... اولین و اساسی‌ترین عمل یک جامعه ایجاد یک قوه‌ی قانون‌گذاری است...» (Locke, 2003:194).

بنابراین، «اگر شاه مانع از تشکیل جلسات قوه‌ی قانون‌گذاری در زمان مناسبش شود یا مانع از این شود که این قوه آزادانه برای رسیدن به غایاتش عمل کند، قوه‌ی قانون‌گذاری تغییر یافته است. آنچه قوه‌ی قانون‌گذاری را ایجاد می‌کند تجمع تعدادی از افراد در یک جا

1. To judge
2. Controversies
3. Community

یا ملاقات آنها با یکدیگر نیست، بلکه آنها باید آزادی بحث کردن و زمان کافی را برای ارتقاء و کمال خیر جامعه داشته باشند. وقتی این آزادی و زمان گرفته شده یا تغییر می‌کند و جامعه از ثمرات اعمال مناسب قوهی قانون‌گذاری محروم می‌گردد، قوهی قانون‌گذاری در واقع تغییر یافته است... [بنابراین] کسی که این آزادی را می‌گیرد یا مانع از عمل قوهی قانون‌گذاری در زمان مناسب می‌شود، در واقع قوهی قانون‌گذاری را از بین برده و به حیات دولت پایان داده است» (Locke, 2003:195).

از نظر لاک قوهی قانون‌گذاری رکن اساسی جامعه‌ی سیاسی و دولت است. لاک شاه یا قوهی مجریه را تابع قوهی قانون‌گذاری و فرع بر آن می‌داند؛ به نحوی که تغییر قوهی قانون‌گذاری را به معنای تغییر دولت و حتی انحلال آن می‌داند. قوهی قانون‌گذاری از نظر لاک محل تجلی رضایت اعضای جامعه‌ی سیاسی است و بنابراین حیات دولت به آن وابسته است. پس دخل و تصرف در قوهی قانون‌گذاری به اساس دولت لطمه می‌زند.

ب؛ شرایط قوهی قانون‌گذاری

لاک برای قوهی قانون‌گذاری چهار شرط مهم را لحاظ می‌کند؛ چهار شرطی که نبود آنها مشروعیت این قوه و اعتبار آن را زائل کرده و به مردم اجازه‌ی سرپیچی و عدم اطاعت می‌دهد. لاک در بیان این چهار شرط می‌گوید «قوهی قانون‌گذاری چه از طریق یک نفر اعمال گردد یا چند نفر، چه همیشگی باشد یا تنها در فواصل مختلف [تشکیل جلسه دهد]، از آنجایی که این قوه در هر کشوری قدرت برتر است [باید چند شرط داشته باشد]:

نخست اینکه این قوه به هیچ وجه نمی‌تواند قدرت کاملاً دلبخواهانه‌ای نسبت به جان و مال مردم داشته باشد... چرا که هیچ کس نمی‌تواند قدرت و اختیاری را بیش از آنچه خود دارد به دیگری بدهد و [این در حالی است که] هیچ کس قدرت و اختیاری مطلق بر خود یا بر دیگری ندارد تا زندگی خود را نابود کند یا زندگی و دارایی دیگری را بگیرد... [پس] هیچ کس نمی‌تواند خود را تحت قدرت مطلق دیگری قرار دهد... [و بنابراین قوهی قانون‌گذاری نیز چنین قدرت مطلق را بر کسی نخواهد داشت]؛

دوم اینکه قانون‌گذار یا اقتدار برتر نمی‌تواند به خود قدرتی دهد تا فرامین ناگهانی و دلبخواهی صادر کند. این قوه باید بر اساس قوانین ثابت منتشر شده و از طریق قضات شناخته شده‌ی دارای اختیار، عدالت را عرضه کند و در مورد حقوق اتباع تصمیم بگیرد...

سوم، قدرت برتر نمی‌تواند از هیچ کسی هیچ بخشی از دارایی‌اش را بدون رضایت او بستاند. چرا که انسان‌ها برای حفظ و مراقبت از دارایی‌شان وارد جوامع دارای دولت می‌شوند؛ بنابراین، اشکارا بی‌معناست که دولتی را ایجاد کرد که انسان‌ها را از همان دارایی محروم می‌کند...

چهارم قوه‌ی قانون‌گذاری نمی‌تواند قدرت قانون‌گذاری را به اشخاص دیگری منتقل کند. اختیار قانون‌گذاری را مردم به ایشان داده‌اند و آزاد نیستند که آن را به دیگران منتقل کنند. تنها مردم می‌توانند در مورد شکل کشور تصمیم بگیرند و این تصمیم را نیز با تأسیس قوه‌ی قانون‌گذاری و انتخاب قانون‌گذاران می‌گیرند... اختیار قانون‌گذار که از مردم از طریق یک اعطاء داوطلبانه‌ی ایجابی و یک اقدام تأسیسی نشأت گرفته، نمی‌تواند [در عمل] متفاوت از آن چیزی باشد که در آن اقدام ایجابی به قانون‌گذار منتقل شده است؛ [چرا که] آنچه به آنان منتقل شده [حق] قانون‌گذاری است و نه [حق] تعیین قانون‌گذار [تا بتوانند اختیار قانون‌گذاری را به دیگری منتقل کنند]، بنابراین قانون‌گذار نمی‌تواند اقتدار قانون‌گذاری را به کس دیگری منتقل کند» (Locke, 2003: 159, 160, 161, 162, 163).

این چهار شرط شرایط حیاتی قوه‌ی قانون‌گذاری است که بدون آنها حیات این قوه و دولت به پایان خواهد رسید. پس این قوه نمی‌تواند قدرت مطلق و دلبخواهی بر جان و مال و آزادی مردم و در یک کلام بر دارایی آنها داشته باشد. تصمیمات این قوه باید در قالب قوانین ثابتی ارائه شوند که منتشر شده و در اختیار عموم مردم قرار می‌گیرند. این تصمیمات نیز باید از طریق قضاتی اجرا و اعمال گردند که بی‌طرف‌اند و مردم آنها را می‌شناسند. پس این قوه نمی‌تواند به جای قانون فرامین لحظه‌ای و دلبخواهی صادر کند. این قوه تنها آن میزان از دارایی مردم را به عنوان مالیات می‌تواند بستاند که مردم یا اکثریت نمایندگان‌شان به آن رضایت داده باشند. پس ستاندن مالیات بیش از این میزان فرقی با سرقت و به‌بردگی گرفتن مردم ندارد. به تعبیر حقوقی، اختیار قانون‌گذاری «قائم به شخص» است. مردم شخص خاصی را برای حضور در این قوه انتخاب می‌کنند تا برای رتق و فتق قانون تولید کند و بس.

غایت قانون

در نظریه‌ی سیاسی لاک، مشکلاتی در وضع طبیعی وجود دارد که انسان را نیازمند گذر از آن وضع و ورود به جامعه‌ی سیاسی می‌کند. بنابراین هر چند وضع طبیعی وضعیتی کاملاً

نامطلوب نیست اما انسان برای اجتناب از مشکلات وضع طبیعی و البته رسیدن به غایت یا غایاتی خاص دولت تشکیل می‌دهد و وارد جامعه‌ی سیاسی می‌شود. این غایات در یک مقیاس کلان، غایات خود دولت هستند که دولت باید در چارچوب آنها و برای رسیدن به آنها عمل کند. اما در یک مقیاس خردتر این غایات، غایات قانون نیز هستند.

الف؛ غایت قانون و مسأله‌ی خیر عمومی

چنانکه گفتیم یکی از حدود اخلاقی قانون، غایت دولت است و آن نیز تأمین خیر عمومی و حفظ و مراقبت از دارایی اعضای جامعه است. گفتیم که در وضع طبیعی انسان در وضعیتِ وخیم یا بحرانی‌ای قرار ندارد و تنها با «دردسرهایی» روبه‌روست. پس دولت در جامعه‌ی سیاسی باید تلاش کند وضعیت اعضا را نسبت به وضع طبیعی ارتقاء دهد و این میسر نیست جز از این طریق که خیر عمومی و افزایش آن هدف دولت و به طور خاص غایت و منظور قانون و قانون‌گذار باشد. از نظر لاک اگر قانونی ورای این حدود باشد و به طور مثال تلاش کند تا باور یا ایدئولوژی خاصی را تحمیل و اجرا نماید، منجر به اطاعت در شهروندان نمی‌شود و شهروندان حق و چه بسا تکلیف دارند که از چنین قانونی سر باز زده و بر آن بشورند.

از نظر جان لاک، قانون طبیعی حکم به حفظ و صیانت انسان می‌کند. همان طور که جان لاک در تعریف خود از قدرت سیاسی می‌گوید غایت دولت خیر عمومی است. خیر عمومی دلالت می‌کند بر حفظ و صیانت جامعه و نیز حفظ و صیانت فرد انسان تا میزانی که این امر (یعنی حفظ و صیانت فرد انسان) با حفظ و صیانت کل جامعه هماهنگی دارد و با آن در تضاد نیست. خیر عمومی و قانون طبیعی سه کارکرد را ایفاء می‌کنند: معیاری هستند که بر اساس آنها اختلافات در وضع طبیعی داوری می‌شوند، راهنمای اقدامات تقنینی و اجرایی در جامعه‌ی سیاسی هستند و نیز قانون و قاعده‌ای هستند که مردم بر اساس آن دولت‌شان را قضاوت می‌کنند (Tully, 1993: 23,24).

پس همانطور که گفتیم قانون بنیادی طبیعت برای لاک این است که نوع انسان باید حفظ شود. لاک از این قانون، حق‌های طبیعی‌ای را استخراج می‌کند که یکی از آنها «...یک حق - ادعا» مبنی بر استفاده از جهان برای حفظ انسان است. لاک این قاعده را به دو

شکل به گزاره در می‌آورد... در شکل اول، لاک می‌نویسد که قانون بنیادین طبیعت حفظ نوع انسان است... و این چیزی نیست جز ادامه‌ی مستمر حیات نوع انسان و [بنابراین] هر انسانی حق دارد که از این امر محروم نگردد: [پس] با به دنیا آمدن انسان‌ها، آنها حق دارند که حفظ شوند. در شکل دوم این گزاره‌بندی، لاک می‌نویسد که همه‌ی اعضای جامعه باید حفظ شوند... این بازتوصیفی از این وظیفه است که همه‌ی انسان‌ها باید خودشان و دیگران را حفظ کنند...» (Tully, 1993: 112). بنابراین، لاک این حق را به جامعه‌ی سیاسی نیز تعمیم می‌دهد.

لاک می‌گوید «غایت عالی هر کس برای ورود به جامعه این است که در امنیت و صلح از دارایی‌اش استفاده کند و والاترین وسیله‌ای که از طریق آن این امر محقق می‌شود قوانینی است که در جامعه ایجاد شده‌اند. بنابراین اولین و بنیادی‌ترین قانون موضوعه‌ی هر کشوری ایجاد قوه‌ی قانون‌گذاری است؛ همانطور که اولین و بنیادی‌ترین قانون طبیعی که حتی بر خود قوه‌ی قانون‌گذاری نیز حکومت دارد حفظ جامعه و تا میزانی که خیر عمومی اجازه می‌دهد حفظ و مراقبت از هر شخص در جامعه است» (Locke, 2003: 158). پس «... اگرچه انسان‌ها با ورود به جامعه از برابری، آزادی و قدرت اجرایی‌شان در وضع طبیعی چشم‌پوشی می‌کنند... هر کدام‌شان تنها با این منظور وارد جامعه می‌شوند که از خودشان، آزادی و دارایی‌شان بهتر مراقبت شود (چرا که هیچ مخلوق عاقلی نیست که وضعیتش را برای بدتر شدن آن تغییر دهد).

بنابراین، قدرت جامعه یا قوه‌ی قانون‌گذاری که مردم ایجاد کرده‌اند نباید فراتر از خیر عمومی برود... بنابراین، کسی که قدرت قانون‌گذاری یا قدرت برتر را در هر کشوری دارد ملزم است که [اولاً] بر اساس قوانین مشخص ثابتی حکمرانی کند که به مردم اعلام شده و مردم از آنها آگاه شده‌اند و نه بر اساس فرامین لحظه‌ای؛ این حکمرانی نیز باید با اتکاء به قضات بی‌طرف و درستکاری باشد که برای اعمال آن قوانین در مقام تصمیم‌گیری در مورد اختلافات منصوب شده‌اند [و ثانیاً قانون‌گذار ملزم است] که از نیروی جماعت در داخل کشور تنها برای اجرای چنین قوانینی و در خارج از کشور برای جلوگیری و ترمیم آسیب‌های خارجی و جلوگیری از حمله به جماعت استفاده کند و همه‌ی اینها باید در راستای صلح، امنیت و خیر عمومی مردم باشد و نه چیز دیگر» (Locke, 2003: 156, 157).

هدف عالی انسان‌ها برای خروج از وضع طبیعی، ورود به جامعه‌ی سیاسی و تشکیل

دولت این است که در امنیت و آرامش از دارایی‌شان استفاده کنند و بهره ببرند و مهمترین ابزار و وسیله‌ی رسیدن به این منظور قانون است؛ قانونی که باید از جامعه و تا آنجا که در راستای خیر عمومی است از افراد مراقبت کند. بنابراین آنچه برای دولت محوریت دارد خیر عمومی است و نه باورهای مذهبی و ایدئولوژیک. آنچه لاک از «خیر عمومی» مراد می‌کند بیشتر ناظر به منافع مشترک بین اعضای جامعه‌ی سیاسی است؛ به طور خاص حفظ و مراقبت از آنچه دارایی نامیده می‌شود مانند امنیت بدنی- جسمانی و حفظ حیات و اموال و ...^۱. چنانکه پیشتر دیدیم «لاک دارایی را به مثابه یک «حق» تعریف می‌کند و فارغ از این که این حق ناظر و راجع به چه چیزی است (اعم از حیات، آزادی، عمل، کالا و ...) در برابر دولت و نیز در برابر سایر شهروندان مقاومت و ایستادگی می‌کند» (Tully, 1993: 120).

در واقع «اعضای جامعه به این شرط قدرت سیاسی‌شان را واگذار می‌کنند که حکمرانان آن را مطابق با خیر عمومی اعمال کنند. اگر مردم به این نتیجه برسند که معتمدین آنها (اعم از قوه‌ی مجریه یا مقننه) از قدرتی که به آنها داده شده است سوءاستفاده کرده و برخلاف اعتمادی که به آنها شده عمل نموده‌اند، تکالیف بین حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان پایان می‌یابد و قدرت سیاسی به دست مُعْطیان آن باز می‌گردد و مردم می‌توانند از این قدرت علیه حکمرانان استفاده کنند. بنابراین، لاک تأکید می‌کند، که جماعت همواره این قدرت برتر را دارد که از خود در برابر تلاش‌ها و نقشه‌های هر کسی حفاظت کند که آنقدر احمق یا آنقدر شرور است که علیه آزادی یا دارایی سوژه توطئه کند.... وقتی قدرت به مردم باز می‌گردد، آنها این قدرت را در قالب انقلاب اعمال می‌کنند تا حکمرانان ناصادق را عزل کنند، درست همانگونه که مردم ممکن بود علیه قانون‌شکنان پیش از ایجاد نهاد‌های اجرایی و تقنینی عمل کنند. مردم حق دارند که به عنوان بالاترین مقام عمل نموده و قوه‌ی قانون‌گذاری را در خود ادامه دهند یا آن را به شکل جدیدی ایجاد کنند یا قوه‌ی قانون‌گذاری [جدیدی] را در همان شکل پیشین ولی با افراد جدید آنگونه که خود مناسب می‌دانند ایجاد کنند» (Tully, 1993: 317).

اینجا، سوال اساسی و حیاتی این است که چه کسی باید قضاوت کند که قرارداد نقض شده است یا نه؟ یا چه کسی باید قضاوت کند که قانون در راستای خیر عمومی هست یا نه؟ نخست باید گفت که یکی از طُرُقِی که «لاک از محدودیت‌های اخلاقی قدرت سیاسی دفاع

1. <https://plato.stanford.edu/entries/common-good/>

می‌کند ارجاع و اتکاء به «غایت دولت» است- یعنی همان چیزی که مردم برای رسیدن به آن متحد شده و جامعه‌ی سیاسی را ایجاد کرده‌اند (به بیان دیگر، حفظ همه تا حد ممکن)... [بنابراین] تبعیت [از دولت و قانون دولتی] بیش از حدود اخلاقی مورد دفاع لاک اساساً تبعیت سیاسی یا مدنی نیست، چرا که چنین تبعیتی مغایر با غایت عالی انسان‌ها برای ورود به جامعه است...» (Stuart, 2016: 427).

اما در جواب سوالی که پرسیده شد «پاسخ لاک این است که مردم قاضی خواهند بود و قضاوت خواهند کرد و این یعنی «هرکسی برای خود قاضی است»... پس «بدنه‌ی مردم» باید این قضاوت را از طریق عزل حکمرانان ظالم اجرا کنند. اگر این امر نتیجه ندهد، هر کسی که چنین قضاوتی می‌کند حق دارد که آنگونه که مناسب می‌داند عمل کند... بنابراین اعضای جامعه‌ی سیاسی همیشه آماده و قادرند که بر حکمرانان خود حکومت کنند، اگر حکمرانان از قدرتی که به آنها داده شده است سوءاستفاده نمایند» (Tully, 1993: 317).

بنابراین از نظر لاک «هدف [قانون اساسی در جامعه‌ی سیاسی و هدف] همه‌ی قوانین از جمله قوانین مربوط به مالیات تأمین خیر عمومی است...» (Chappell, 1996: 237). اما این همه‌ی ماجرای قانون و خیر عمومی نیست. در رابطه‌ی قانون و خیر عمومی محدودیت مهمی وجود دارد؛ «... تنها محدودیت رسمی برای قوانین مربوط به مالیات (یعنی مصادره‌ی اموال خصوصی به منظور استفاده برای خیر عمومی) این است که این امر با رضایت مردم یا نمایندگان آن صورت بگیرد» (Chappell, 1996: 237).

ب) خیر عمومی و مسأله‌ی رضایت

ارتباط قانون با خیر عمومی از سویی و با رضایت از سوی دیگر، ما را با پرسشی مهم روبرو می‌کند: آیا صرف این که عمل دولت (در مقیاس کلان) یا قانون (در مقیاس خرد) در راستای خیر عمومی است برای مشروع و معتبر بودن آن عمل یا قانون کفایت می‌کند؟ آیا مشروعیت و اعتبار یک قانون تنها دائر مدار تحقق خیر عمومی است؟

لاک در رساله‌ی دوم پاسخ مستقیمی به این سوال نمی‌دهد. اما از تأکیدات فراوان او بر عنصر رضایت می‌توان به این سوال پاسخ داد. لاک در توصیف آزادی انسان در جامعه

می‌نویسد «آزادی انسان در جامعه [ی مدنی-سیاسی] آن است که تابع قدرت قانونی-تقنینی هیچ کس دیگری نباشد مگر آنچه در کشور با رضایت ایجاد شده است؛ و تحت سلطه‌ی هیچ اراده و محدودیت هیچ قانونی قرار نگیرد جز آنچه قانون‌گذار بر اساس قراردادی که با او بسته شده تصویب نموده است» (Locke, 2003:109,110). لاک در قسمت دیگری از رساله می‌گوید «انسان‌ها بنا بر طبیعت همگی آزاد، برابر و مستقل‌اند و در نتیجه کسی نمی‌تواند بدون رضایت انسان‌ها آنها را از این وضعیت [آزاد، برابر و مستقل] خارج کرده و تابع قدرت سیاسی دیگری کند. تنها راهی که از طریق آن کسی خود را از آزادی طبیعی اش محروم کرده و در محدودیت‌های جامعه‌ی مدنی-سیاسی قرار می‌دهد توافق با دیگر انسان‌ها برای عضویت در یک اجتماع و وحدت در آن است...» (Locke, 2003:141,142).

لاک تأکید می‌کند که «بنابراین هر کسی با توافق با دیگران [یعنی قرارداد] برای ایجاد یک پیکر سیاسی^۱ خود را نسبت به دیگران در آن جامعه تحت تکلیفی قرار می‌دهد تا تسلیم تصمیم اکثریت شود و تابع آن تصمیم باشد» (Locke, 2003:142). او باز می‌گوید «هر انسانی طبیعتاً آزاد است و هیچ چیزی نمی‌تواند او را تحت تابعیت هیچ قدرت زمینی قرار دهد جز رضایت خود» (Locke, 2003:152). لاک در جایی دیگر می‌گوید «وضع طبیعی فاقد قانونی است که ثابت، معین و معلوم باشد و مورد پذیرش و تجویز رضایت عمومی قرار داشته و معیار درست و غلط بوده و معیار عمومی تصمیم‌گیری در مورد اختلافات بین مردم باشد» (Locke, 2003:155). بنابراین آنچه وضع طبیعی را از وضع سیاسی متفاوت می‌کند وجود قانونی است که ریشه در رضایت مردم دارد. همچنین لاک در جای دیگری از رساله می‌گوید «هیچ کس نمی‌تواند جامعه‌ای را تابع قوانینی کند مگر با رضایت جامعه» (Locke, 2003:158). لاک در بحث از مالیات و اخذ بخشی از دارایی مردم برای رتق و فتق امور می‌گوید «این صحیح است که دولت‌ها نیاز به پول زیادی... دارند و این نیز صحیح است که هر شخصی که از حمایت دولت سهم می‌برد و بهره‌مند می‌شود باید سهم‌اش از هزینه‌ها را نیز بپردازد. اما این امر باید با رضایت او باشد...» (Locke, 2003:163). لاک در همان صفحه می‌گوید «... آنها نباید بدون رضایت مردم که مستقیم یا از طریق نمایندگان مردم داده شده است بر دارایی مردم مالیات تعیین کنند» (Locke, 2003:163).

1. Body politic

این همه را آوردیم تا دلیلی قوی ارائه کنیم بر این موضع لاک که از نظر او یک قانون تنها در صورتی ممکن است مشروع و معتبر باشد که با رضایت همه‌ی اعضای جامعه یا اکثریت اعضای جامعه یا اکثریت نمایندگان اعضای جامعه پیوند خورده باشد و مورد تأیید ایشان باشد. بنابراین، اگر قانونی چنین پیوندی با رضایت مردم نداشته و مورد تأیید ایشان نباشد آن قانون اساساً فاقد مشروعیت است و برای مردم الزام و اطاعت ایجاد نمی‌کند. چرا که از نظر لاک تبعیت تنها می‌تواند ریشه در رضایت داشته باشد و آنجا که رضایت نیست مشروعیت و اعتباری نیز برای تبعیت و قانون نخواهد بود. پس در ترازوی نظریه‌ی سیاسی لاک آنچه قانون را قانون می‌کند تأیید و رضایت مردم است. بنابراین اگر حکمرانان مدعی باشند که قانونی برای خیر عمومی است اما آن قانون به تأیید مردم نرسیده و مردم به آن رضایت نداده باشد، چنین قانون بی اعتبار است و مردم ملزم به اطاعت نیستند. به بیان دیگر، قانون باید در راستای خیر عمومی باشد. اما خیر عمومی قانون را قانون نمی‌کند بلکه آنچه چیزی را قانون می‌کند رضایت مردم است.

این موضع اساسی را در اساس تشکیل دولت و مبنای تشکیل آن نیز می‌توان دید. پس «مسئله این نیست که چون دولت محدود چیز خوبی برای هر یک ما است (در مقایسه با یک وضع طبیعی محض و کاملاً غیرسیاسی)، هر یک از ما که تحت دولتی زندگی می‌کنیم بنابر طبیعت تابع اقتدار آن هستیم. تنها رضایت ما و نه نفع عقلانی ما می‌تواند چنین اختیارات نابرابری را ایجاد کند؛ هر یک از ما باید خود به تنهایی انتخاب کند که خود را تحت تکالیف سیاسی یک عضو دیگر جامعه قرار دهد» (Stuart, 2016: 420). بلکه تنها دلیل معتبر و مشروعیت بخش برای تغییر وضعیت افراد، خروج از وضع طبیعی، ورود به جامعه‌ی سیاسی و تشکیل دولت این است که مردم آن را «انتخاب» کرده و به آن رضایت داده‌اند. پس انتخاب و رضایت مردم است که عنصر تشکیل دهنده و مؤلفه‌ی اصلی جامعه‌ی سیاسی است و نه بهتر بودن این جامعه نسبت به وضع طبیعی. همین حکم در مورد قانون نیز وجود دارد. خوب بودن قانون، به مصحلت بودن آن یا قرار داشتن آن در راستای خیر عمومی قانون را قانون نمی‌کند. بلکه تنها چیزی که قانون را به امری الزام‌آور و تبعیت‌آفرین تبدیل می‌نماید رضایت مردم است.

نتیجه‌گیری

این مقاله یک سوال بنیادین داشت و آن نیز این‌که در مدرنیته‌ی لیبرال از منظر مسأله‌ی قانون، رضایت و اطاعت چگونه با یکدیگر تلاقی کرده‌اند؟ به بیان دیگر، در مدرنیته‌ی لیبرال قانون چه رابطه‌ای بین رضایت و اطاعت برقرار می‌کند؟ باز، این سوال را به شکل موجزتر نیز می‌توان پرسید قانون چگونه ممکن و معتبر می‌شود تا از «زور محض» تفکیک شود؟ گفتیم که نظریه‌ی سیاسی لاک یک نظریه‌ی سیاسی غیرطبیعت‌گراست که قائل به الزامات سیاسی طبیعی نیست. بنابراین انسان موجودی است که طبیعتاً آزاد و در نتیجه برابر با سایر انسانهاست. اما جامعه‌ی سیاسی مستلزم وجود امر و نهی و در نتیجه قانون و اطاعت است و سوال این است که آزادی بنیادی انسان و امر و نهی در جامعه‌ی سیاسی چگونه قابل جمع‌اند. با پذیرش برابری بنیادی انسان‌ها، چاره‌ای جز گذر از مسیر قرارداد و اتکاء به مفهوم رضایت در توضیح و توجیه الزامات قانونی ندارد. در این مسیر، لاک نشان می‌دهد که قانون چیزی از جنس قرارداد است که در آن، افراد با انتخاب و رضایت خود می‌پذیرند که تابع نظم خاصی باشند و به شکل خاصی عمل نمایند. همین اهمیت قرارداد یا رضایت در نظریه‌ی سیاسی لاک باعث می‌شود که او قوه‌ی قانون‌گذاری را در نظم سیاسی مطلوب خود بر صدر امور بنشانند.

به زعم لاک، انسان موجودی است که به نحوی بنیادین بر خود حکومت می‌کند و خودفرمانروایی دارد. در جامعه‌ی سیاسی، این شأن و توانایی در مجموعه‌ی افراد در قوه‌ی قانون‌گذاری متجلی می‌شود و از همین رو، قوه‌ی قانون‌گذاری به اصل و اساس جامعه‌ی سیاسی بدل شده و رهبری قانونی جامعه بر عهده‌اش قرار می‌گیرد. با این وجود، قانون و قوه‌ی قانون‌گذاری نیز حدود و شرایطی دارند که باید به آن حدود و شرایط پایبند بود و از آنها تخطی نکرد. از سوی دیگر، اگرچه قانون باید در راستای خیر عمومی باشد اما آنچه به قانون قانونیت می‌دهد و آن را مشروع و معتبر می‌کند ارتباط و پیوند آن با انتخاب مردم و رضایت ایشان است. نبود چنین پیوندی قانون را از قانونیت می‌اندازد، قطع نظر از این‌که آن قانون تا چه میزان در راستای خیر عمومی قرار دارد. چنین «قانون‌مانندی» فرقی با فرمان یک راهزن یا سارق نخواهد داشت. پس مصلحت‌سنجی‌های پدرسالارانه و خیرخواهانه و تشخیص صلاح و فساد مردم امر و نهی ناشی از آن نمی‌توانند چهره‌ی قانون پیدا کنند و توجیهی برای الزام مردم به اطاعت و مبنایی برای امر و نهی قانونی و تبعیت سیاسی باشند.

منابع

- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۸) قواعد عمومی قراردادها جلد اول، تهران، انتشارات گنج دانش
- مدی، بهنام، (۱۴۰۰) از «حکومت بر خود» تا «حق بر انقلاب» (مبانی و شرایط انحلال دولت در الاهیات سیاسی جان لاک)، تهران، فصلنامه‌ی دولت پژوهی
- A.Garner, Bryan (2009), Black's Law Dictionary, United States of America, Thomson Reuters.
- A.Pritchard, Elizabeth (2014), Religion in Public Locke's Political Theology, California, Stanford University Press.
- Chappell, Vere (1994), The Cambridge Companion to Locke, Cambridge, Cambridge University Press.
- D.A.Lloyd, Thomas (2002), Locke on Government, New York, Routledge.
- Guy, Nathan (2020), Finding Locke's God The Theological Basis of John Locke's Political Thought, Great Britain, Bloomsbury Publishing Plc.
- J.M.Leiter, Yechiel (2018), John Locke's Political Philosophy and the Hebrew Bible, Cambridge, Cambridge University Press.
- Lionel Adolphus Hart, Herbert (1994), The Concept of Law, New York, Oxford University Press.
- Locke, John (2003), Two Treatises of Government and A Letter Concerning Toleration, London, Yale University Press.
- P.Thompson, Martyn (2019), Ideas of Contract in English Political Thought in the Age of John Locke, New York, Routledge.
- R.Anstey, Peter (2003), The Philosophy of John Locke New perspectives, New York, Routledge.
- Stuart, Matthew (2016), A Companion to Locke, Hoboken, New Jersey, Blackwell Publishing Ltd.
- Tully, James (1993), An Approach to Political Philosophy: Locke in Contexts, Cambridge, Cambridge University Press.

- Von Leyden, W (1981), Hobbes and Locke The Politics of Freedom and Obligation, New York, Palgrave Macmillan.
- W.Yolton, John (1993), A Locke Dictionary, USA, Blackwell Publishers.
- <https://plato.stanford.edu/entries/common-good/>

